

سبک‌دلی

انسجام اسلامی در نگاه شهید مطهری

گردآوری: احد داوری^۱

سخن اول

فرزندم حسن! تو را و جمیع خاندان و فرزندانم و هر کس از امروز تا پایان جهان که این نوشته به او می‌رسد سفارش می‌کنم به تقوا و اینکه کوشش کنید اسلام را تا دم آخر برای خود حفظ کنید، همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق نشوید..... فرزندانم! شما را وصیت می‌کنم به مهربانی با یکدیگر و به کمک به یکدیگر، و شما را بر حذر می‌دارم از تفرق و قطع علاقه با یکدیگر، همیشه در کارهای خیر و در اقامه تقوا معاون یکدیگر باشید، در کارهای شر یکدیگر را یاری نکنید^۲.

ثَلَاثٌ لَا يُغَلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَالنَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳)

سه چیز است که هرگز دل مؤمن نسبت به آنها جز اخلاص، چیز دیگری نمی‌ورزد، یعنی در آن سه چیز محال است خیانت بکند. یکی اخلاص عمل برای خدا. یک مؤمن در عملش ریا نمی‌ورزد. دیگر، خیرخواهی برای پیشوایان واقعی مسلمین، یعنی خیرخواهی در جهت خیر مسلمین، ارشاد و هدایت پیشوایان در جهت خیر مسلمین. سوم مسئله وحدت و اتفاق مسلمین، یعنی نفاق نورزیدن، شق عصای مسلمین نکردن، جماعت مسلمین را متفرق نکردن^۳.

۱. این مقاله صرفاً گردآوری موضوعات مربوط به اتحاد مسلمانان در آثار استاد شهید می‌باشد و از ارائه هر نوع تحلیل درباره مطالب خودداری شده است.

۲. از وصایای علی علیه السلام در بستر بیماری؛ مطهری، مرتضی؛ حکمتهاواندرزها، ص ۱۸۶-۱۸۸.

۳. حدیث نبوی، مطهری، مرتضی؛ سیری در سیره نبوی، ص ۲۸۰.

هویت واقعی و ملاک وحدت مسلمانان از نظر اسلام

از جمله خصوصیات اسلام این است که هیچ عنوانی از قبیل عناوین نژادی، طبقاتی، شغلی، محلی، منطقه ای و فردی برای معرفی مکتب خود و پیروان این مکتب نپذیرفته است. پیروان این مکتب با عناوین اعراب، سامیها، فقرا، اغنیا، مستضعفان، سفید پوستان، سیاه پوستان، آسیاییها، شرقیها، غربیها، محمدیها، قرآنیها، اهل قبله و غیره مشخص نمی شوند. هیچ کدام از عناوین مزبور ملاک «ما» و ملاک وحدت و هویت واقعی پیروان این مکتب به شمار نمی رود. آنجا که پای هویت مکتب و هویت پیروان او به میان می آید همه آن عناوین محو و نابود می شود فقط یک چیز باقی می ماند. چه چیزی؟ یک «رابطه»، رابطه میان انسان و خدا، یعنی اسلام، تسلیم خدا بودن. امت مسلمان چه امتی است؟ امتی است که تسلیم خداست، تسلیم حقیقت است، تسلیم وحی و الهامی است که از افق حقیقت برای راهنمایی بشر در قلب شایسته ترین افراد طلوع کرده است. پس «ما»ی مسلمانان و هویت واقعی آنها چیست؟ این دین می خواهد چه وحدتی به آنها ببخشد و چه مارکی روی آنها بزند و زیر چه پرچمی آنها را گرد آورد؟ پاسخ این است: اسلام، تسلیم حقیقت بودن. ملاک وحدتی که هر مکتب برای پیروان خود قائل است راه بسیار خوبی است هم برای شناخت هدفهای آن مکتب و هم برای به دست آوردن دیدگاه آن مکتب درباره انسان و جامعه و تاریخ^۱.

معنای وحدت اسلامی

مقصود از وحدت اسلامی چیست؟ آیا مقصود این است: از میان مذاهب اسلامی یکی انتخاب شود، و سایر مذاهب کنار گذاشته شود. یا مقصود این است که مشترکات همه مذاهب گرفته شود، و مفترقات همه آنها کنار گذاشته شود، و مذهب جدیدی بدین نحو اختراع شود، که عین هیچ یک از مذاهب موجود نباشد؟ یا اینکه وحدت اسلامی، به هیچوجه ربطی به وحدت مذاهب ندارد، و مقصود از اتحاد مسلمین، اتحاد پیروان مذاهب مختلف، در عین اختلافات مذهبی، در برابر بیگانگان است؟

مخالفین اتحاد مسلمین، برای اینکه از وحدت اسلامی، مفهومی غیر منطقی و غیر عملی بسازند، آن را به نام وحدت مذهبی توجیه می کنند تا در قدم اول، با شکست مواجه گردد. بدیهی است که منظور علمای روشنفکر اسلامی از وحدت اسلامی، حصر مذاهب به یک مذهب، و یا اخذ مشترکات

۱. مطهری، مرتضی؛ مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، ج ۵ (جامعه و تاریخ)، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

مذاهب و طرف مفترقات آنها که نه معقول و منطقی است و نه مطلوب و عملی، نیست. منظور این دانشمندان، متشکل شدن مسلمین است در یک صف در برابر دشمنان مشترکشان.

این دانشمندان می گویند مسلمین مایه وفاهای بسیاری دارند که می تواند مبنای یک اتحاد محکم گردد، مسلمین همه خدای یگانه را می پرستند و همه به نبوت رسول اکرم ایمان و اذعان دارند، کتاب همه قرآن و قبله همه کعبه است، با هم و مانند هم حج می کنند و مانند هم نماز می خوانند و مانند هم روزه می گیرند و مانند هم تشکیل خانواده می دهند و داد و ستد می نمایند و کودکان خود را تربیت می کنند و اموات خود را دفن می نمایند و جز در اموری جزئی، در این کارها با هم تفاوتی ندارند. مسلمین همه از یک نوع جهان بینی برخوردارند و یک فرهنگ مشترک دارند و در یک تمدن عظیم و با شکوه و سابقه دار شرکت دارند. وحدت در جهان بینی، در فرهنگ، در سابقه تمدن، در بینش و منش، در معتقدات مذهبی، در پرستشها و نیایشها، در آداب و سنن اجتماعی خوب می تواند از آنها ملت واحد بسازد و قدرتی عظیم و هایل به وجود آورد که قدرتهای عظیم جهان ناچار در برابر آنها خضوع نمایند، خصوصا اینکه در متن اسلام بر این اصل تأکید شده است. مسلمانان به نصر صریح قرآن برادر یکدیگرند و حقوق و تکالیف خاصی آنها را به یکدیگر مربوط می کند. با این وضع چرا مسلمین از این همه امکانات وسیع که از برکت اسلام نصیبشان گشته استفاده نکنند؟

از نظر این گروه از علمای اسلامی، هیچ ضرورتی ایجاب نمی کند که مسلمین به خاطر اتحاد اسلامی، صلح و مصالحه و گذشتی در مورد اصول یا فروع مذهبی خود بنمایند. همچنانکه ایجاب نمی کند که مسلمین درباره اصول و فروع اختلافی فیما بین، بحث و استدلال نکنند و کتاب نویسند. تنها چیزی که وحدت اسلامی، از این نظر، ایجاب می کند، این است که مسلمین برای اینکه احساسات کینه تیزی در میانشان پیدا نشود، یا شعله ور نگردد متانت را حفظ کنند، یکدیگر را سب و شتم ننمایند، به یکدیگر تهمت نزنند و دروغ نبنند، منطق یکدیگر را مسخره نکنند، و بالاخره، عواطف یکدیگر را مجروح نسازند و از حدود منطق و استدلال خارج نشوند. و در حقیقت لااقل حدودی را که اسلام در دعوت غیر مسلمان به اسلام، لازم دان است، درباره خودشان رعایت کنند. *ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ!*

برای برخی این تصور پیش آمده که مذهبی که تنها در فروع با یکدیگر اختلاف دارند، مانند شافعی و حنفی، می توانند با هم برادر باشند و با یکدیگر در یک صف قرار گیرند، اما مذهبی که در

اصول با یکدیگر اختلاف نظر دارند به هیچ وجه نمی توانند با یکدیگر برادر باشند. از نظر این دسته، اصول مذهبی مجموعه ای به هم پیوسته است و به اصطلاح اصولیون از نوع «اقل و اکثر ارتباطی» است، آسیب دیدن یکی عین آسیب دیدن همه است. علیهذا آنجا که مثلاً اصل «امامت» آسیب می پذیرد و قربان می شود، از نظر معتقدین به این اصل، موضوع وحدت و اخوت منتفی است. و به همین دلیل شیعه و سنی به هیچ وجه نمی توانند دست یکدیگر را به عنوان دو برادر مسلمان بفشارند و در یک جبهه قرار گیرند، دشمن هر که باشد.

گروه اول به این گروه پاسخ می دهند، می گویند: دلیلی ندارد ما اصول را در حکم یک مجموعه به هم پیوسته بشماریم، و از اصل «یا همه یا هیچ» در اینجا پیروی کنیم. اینجا جای قاعده المیسور لا یسقط بالمعسور و ما لا یدرک کله لا یتدرک کله است^۱.

راز موفقیت اسلام در برقراری وحدت

حدیثی است از رسول اکرم که فرمود: «استووا تستو قلوبکم» معتدل و همسطح باشید و در میان شما ناهمواریها و تبعیضها وجود نداشته باشد، تا دل‌های شما به هم نزدیک بشود و در یک سطح قرار بگیرد. یعنی اگر در کارها و موهبتها و نعمتهای خدا بین شما شکاف و فاصله افتاد بین دل‌های شما هم قهراً فاصله می افتد. آن وقت دیگر نمی توانید همدل و همفکر باشید و در یک صف قرار بگیرید، قهراً در دو صف مختلف قرار خواهید گرفت.

قرآن کریم می فرماید:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» همه باهم به ریسمان الهی بچسبید و متفرق و متشتت نشوید. آن وقت را به یاد بیاورید که با هم دشمن بودید، نسبت به هم کینه و عداوت و حسادت داشتید، خداوند به وسیله اسلام دل‌های شما را به هم مهربان کرد، صبح کردید در حالی که همه با یکدیگر برادر بودید.

این آیه همان طوری که مضمونش معلوم است در موضوع اتحادی است که دین اسلام به

مردم داد.

۱. مطهری، مرتضی؛ شش مقاله (الغدیر و وحدت اسلامی)، ص ۴-۶.

۲. آل عمران: ۱۰۳.

راز موفقیت اسلام اگر تنها جنبه اخلاقی می داشت و مانند یک مکتب اخلاقی که کارش فقط پیشنهادهای اخلاقی و پند و نصیحت است فقط به مواظب و نصایح می پرداخت و کاری به ترکیب و سازمان اجتماعی نمی داشت، ممکن نبود که بتواند جامعه ای نو بسازد، جامعه ای متحد و همفکر و همدل که جریان تاریخ را عوض کند. شک ندارد آن چیزی که دلها را به هم پیوند می دهد، عقیده و ایمان است. رسول خدا بزرگترین عامل وحدت را که وحدت در عقیده بود ایجاد کرد، مردم را در زیر پرچم «لا إله الا الله» آورد، اما تنها به ایمان و عقیده اکتفا نکرد، به موانع و اضداد وحدت هم توجه کرد، آن موانع و مشکلات را از میان برداشت، موجبات نزدیکی دلها را فراهم کرد و موجبات کینه ها و حسدها و انتقامجوییها یعنی تبعیضات حقوقی را از بین برد. البته وقتی که مقتضی موجود شد و موانع مفقود، وقتی که ایمان و عقیده بود و تبعیضات نبود، معلول که وحدت و الفت و هماهنگی است خود به خود پیدا می شود، برخلاف آنکه مقتضی موجود باشد موانع موجود باشد یا اینکه اگر موانع مفقود است مقتضی هم مفقود باشد.

پس نباید این طور فکر کرد که اسلام فقط به موجب اینکه عقیده واحدی ایجاد کرد، مردم را متحد کرد، نه، علاوه بر این موانع و تبعیضات و شکافها و تفاوتها را هم از بین برد، اگر گفت «تعالوا إلی کلمة سواء بیننا و بینکم ألا نعبد إلا الله و لا نشرک به شیئا» بیایید به سوی یک عقیده و ایمان که برای همه به یک نسبت خوب است، برای همه حقیقت است، برای همه خیر است، اگر این را گفت و توحید را پیشنهاد کرد، پشت سرش هم گفت «و لا یتخذ بعضنا بعضا أربابا من دون الله»، مساوات و برابری را هم پیشنهاد کرد.

پیغمبر اکرم در حجة الوداع فرمود:

«أیها الناس إن ربکم واحد، و إن أبابکم واحد، کلکم من آدم، و آدم من تراب، لا فضل لعربی علی عجمی إلا بالتقوی».

ایها الناس! خدای همه یکی، پدر همه یکی است، همه فرزندان آدم هستیم، آدم هم از خاک به وجود آمده، پس همه از خاک به وجود آمده ایم، ملاک شرافت جز تقوا چیزی نیست، عربها خیال نکنند که نژاد عرب بر عجم برتری دارد، هیچ نژادی بر هیچ نژادی فضیلت ندارد، برتری فقط و فقط به تقوا و درستی است. بعد فرمود: «ألا هل بلغت» (آیا تبلیغ کردم؟) «قالوا نعم» همه گفتند: بله، یا رسول الله! بعد فرمود: «فلیبلغ الشاهد الغائب» (تحف العقول، ص ۳۴) پس حاضرین به غایبین برسانند، نسل حاضر به نسلهای آینده و هر نسلی به نسل بعد برسانند. تأثیر عدالت در رفتار عمومی از همین جا می

توان فهمید که بود و نبود عدالت در رفتار مردم هم تأثیر دارد، زیرا وقتی که در عقاید و اخلاق تأثیر داشت قهرا در اعمال هم تأثیر دارد «قل کل يعمل علی شاکلته» هر کسی مطابق آنچه که فکر می کند و عقیده دارد و مطابق حالاتی که در روحش هست عمل می کند، ریشه اعمال آدمی در روح اوست^۱.

نقش اسلام و قرآن در وحدت نژادها و ایجاد وحدت سیاسی و اجتماعی

در دنیائی که اسیر تعصبات دینی و قومی بود اسلام نفخه تازه ای دمید، چنانکه با ایجاد دارالاسلام که مرکز واقعی آن قرآن بود نه شام و نه عراق تعصبات قومی و نژادی را با یک نوع جهان وطنی چاره کرد، در مقابل تعصبات دینی نصاری و مجوس، تسامح و تعاهد با اهل کتاب را توصیه کرد و علاقه به علم و حیات را. و ثمره این درخت شگرف، که نه شرقی بود و نه غربی، بعد از بسط فتوحات اسلامی حاصل شد. از نظر آقای دکتر زرین کوب، اسلام به دنیایی پا گذاشت که در حال رکود و جمود بود، اسلام با تعلیمات مبنی بر جستجوی علم و ترک تعصبات قومی و مذهبی و اعلام امکان همزیستی با اهل کتاب غلها و زنجیرهایی که به تعبیر خود قرآن به دست و پا و گردن مردم جهان آن روز بسته شده بود پاره کرد و زمینه رشد یک تمدن عظیم و وسیع را فراهم ساخت.

پروفسور ارنست کونل آلمانی، استاد هنر اسلامی در دانشگاه برلین، در سالهای ۱۹۶۴ - ۱۹۳۵ در مقدمه کتاب هنر اسلامی می گوید. اشتراک در معتقدات دینی در اینجا تأثیری قویتر از آنچه در دنیای مسیحیت وجود دارد بر فعالیتهای فرهنگی ملل مختلف داشته است. اشتراک در مذهب باعث شده تا بر روی اختلافات نژادی و سنن باستانی ملتها «پل» بسته و از فراز آن نه تنها علائق معنوی بلکه حتی آداب و رسوم کشورهای گوناگون را به طرز حیرت انگیزی در جهت روشن و مشخصی هدایت نماید، چیزی که بیش از همه در این فعل و انفعال جهت ایجاد وحدت و پاسخ به جمیع مسائل زندگی قاطعیت داشت، قرآن بود. انتشار قرآن به زبان اصلی و فرمانروایی مطلق خط عربی، پیوندی به وجود آورد که تمام دنیای اسلام را به هم مربوط ساخت و عامل مهمی در خلق هر نوع اثر هنری گردید، تباین در هنر دینی و غیر دینی آنطور که دنیای غرب می شناسد در اینجا به کلی از بین رفته است. البته عبادتگاهها به علت احتیاجات عملی، شکل معماری خاصی پیدا کرده اند ولی تزئین آنها درست مطابق قواعدی بوده که در مورد ابنیه غیر دینی هم رعایت شده است.

۱. مطهری، مرتضی؛ بیست گفتار، ص ۱۰۷-۱۰۹.

ایضا می گوید:

آنچه در اینجا کمال اهمیت را دارد اینست که با وجود برخوردهای شدید سیاسی در قرون وسطی، بین تمام کشورهای اسلامی روابطی وجود داشت که نه تنها معاملات تجاری را رونق می داد، بلکه امکان توسعه و تبادل پیشرفتهای فرهنگی را نیز میسر می ساخت. سفرنامه های جهانگردان و جغرافیدانان بزرگ عرب حاکی از آن است که چگونه مردم یک کشور از مزایای کشورهای دیگر مطلع بوده اند. بنابراین جای هیچگونه تعجیبی نیست اگر می بینیم که کشفیات تکنیکی جدید و پیشرفتهای هنری با سرعت به همه جا راه پیدا کند. هر کس در مکتب جهان بینی غربی تعلیم دیده است باید پیش خود مجسم کند که در دنیای اسلام شرائط اولیه دیگری حکمفرما بود و این شرائط بیش از هر چیز در خلق آثار هنری مؤثر بود.

آنچه این دانشمند می گوید اگر چه مخصوص ایران نیست، و شامل تمام قلمرو اسلامی می شود ولی به هر حال شامل ایران هم هست نکته جالب در بیان این دانشمند اینست که می گوید مسلمانان از نژادهای مختلف بر روی اختلافات نژادی خود پل بسته بودند، یعنی اسلام برای اولین بار توانست کلیتی و وحدتی سیاسی و اجتماعی بر اساس عقیده و مرام و مسلک به وجود آورد، و همین جهت تسهیلات زیادی از لحاظ ایجاد تمدنی عظیم و وسیع به وجود آورد. از اینگونه اظهار نظرها فراوان می توان یافت.^۱

بررسی استعداد های مختلف افراد در پذیرش ایمان و رابطه آن با ایجاد وحدت

یک جامعه نوساز و نو بنیاد نمی تواند یکدست و یکنواخت باشد هر اندازه عامل وحدت آنها قوی باشد. جامعه نو بنیاد و تازه ساز اسلامی هر چند در زیر لواء توحید و پرچم لا اله الا الله وحدت نیرومندی پیدا کرده بود و اختلاف رنگها و شکلها را به صورت معجز آسائی از بین برده بود، در عین حال طبیعی است که مردم مختلفی که از نژادهای مختلف و عناصر مختلف و با طبایع و عادات و اخلاق و آداب و عقائد گوناگونی پرورش پیدا کرده بودند، همه افراد در استعداد قبول مسائل دینی و پذیرش تربیت دینی یکسان نیستند، یکی قوی الایمان است و یکی ضعیف الایمان، و یکی در شک و کفر و الحاد باطنی بس می برد، و به همین دلیل اداره همچو جمعیتی بر اساس خود قرآن به وجود

۱. مطهری، مرتضی؛ خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۵۴.

منافقین که پارازیت می دادند و می گفتند: غر هؤلاء دینهم و می گفتند: انؤمن كما آمن السفهاء اعتراف دارد. و از اهتمام زیاد قرآن به منعکس کردن قضایای منافقین معلوم می شود قرآن می خواهد مسلمین را از خطر مهمی پرهیز دهد. عبدالله بن سلول، رأس و رئیس منافقین مدینه بود. قرآن از مؤلفه قلوبهم نام می برد، کسانی که خواه ناخواه جزء اجتماع اسلامی شده اند و باید از آنها نگاهداری کرد و مقداری از بودجه عمومی زکوات و صدقات را به آنها داد تا تدریجا ایمان در آنها قوت بگیرد و یا لااقل در نسلهای بعدی اسلام واقعی پیدا شود ولی نباید آنها را در کارهای حساس دخالت داد.^۱

فلسفه وجودی قبله و کعبه و تاثیر آن در ایجاد اتحاد

[اسلام می گوید هنگام نماز] همه رو به یک نقطه بایستند، با اینکه خود اسلام تصریح می کند که از نظر واقعیت عبادت رو به هر طرف بایستید فرق نمی کند. *لله المشرق و المغرب* فاینما تولوا فثم وجه الله. از نظر واقعیت عبادت، ما رو به مشرق یا مغرب، شمال یا جنوب، رو به هر طرف که بایستیم، فرق نمی کند، یعنی اینطور نیست که اگر رو به کعبه بایستیم با خدا مواجه هستیم ولی اگر رو به کعبه نایستیم و به طرف دیگر بایستیم با خدا مواجه نیستیم. نص قرآن است، ولی در عین حال اسلام به خاطر یک مصلحت تربیتی اجتماعی که با روح عبادت ارتباط ندارد یعنی روح عبادت متوقف به آن نیست چنین استفاده تربیتی ای در اینجا می کند، می گوید بجای اینکه نمازی که می خوانی، به هر طرف که می خواهی باشد، مردم رو به یک نقطه معین بایستند تا افراد بفهمند که باید یکجهت باشند، یعنی این درسی است برای وحدت و اتحاد و یک جهت داشتن و رو به یک سو بودن. ولی وقتی که می خواهد نقطه ای را انتخاب کند چه نقطه ای را انتخاب می کند؟ اینکه می گوید نسبت همه جا با خدا متساوی است: *إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَلَدًا مَبَارَكًا*^۲. یعنی اولین معبد و اولین مسجدی که برای عبادت خدای یگانه ساخته شد. ضمناً ما را با تاریخ گذشته مربوط می کند: «سنت ابراهیم و قبل از ابراهیم همه را به یاد آورید». چون درست است که کعبه به دست ابراهیم بنا شد ولی قبل از او هم بوده، و بر حسب روایات، ابراهیم آنچه را که در زمان نوح و یا قبل از نوح بنا شده بود تجدید بنا کرد، و بعد از تجدید بنای ابراهیم دیگر باقی ماند. عنی هیچوقت مدتی نگذشته است که کعبه خراب باشد، هرگاه خراب شده تجدید بنا کرده اند، نه اینکه مدت زمانی باشد که مخروب مانده باشد. خود این انتخاب،

۱. مطهری، مرتضی؛ حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۰ و ۲۱.

۲. آل عمران: ۹۶.

احترامی است به عبادت، یعنی عبادت آنچنان مهم است که اولین نقطه ای که در جهان برای عبادت وضع شده، اولین مسجد، اولین معبد، امروز هم باید رو به آن نقطه بایستید.

در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» این بحث را پیش کشیده ام. مسئله تقدیس آتش در میان زردشتی ها از قدیم الایام یعنی از بیش از هزار سال پیش در آن مجالس بحثی که تشکیل می شد - مخصوصا در زمان مأمون و بعد از آن - مطرح بوده است و وقتی مسلمین به زردشتی ها به خاطر آتش پرست بودن اعتراض می کردند آنها توجیه می کردند، گاهی می گفتند اگر ما آتش پرست هستیم شما هم خاک پرست هستید برای اینکه رو به کعبه می ایستید، و گاهی می گفتند ما آتش پرست نیستیم آنچنانکه شما خاک پرست نیستید، ما رو به آتش می ایستیم نه اینکه آتش را پرستش می کنیم. این حرف در هیچ شکلش حرف درستی نیست. احساسی که یک نفر مسلمان در مورد کعبه دارد و احساسی که یک نفر زردشتی در مورد آتش دارد - و هر دو احساس ناشی از تعلیماتی است که متون موجود دینی به آنها داده است - خیلی فرق می کند. یک نفر مسلمان که رو به کعبه می ایستد هیچوقت تصور نمی کند که دارد کعبه را تقدیس می کند، و حتی در ذهن یک بچه هم نمی آید که هنگام رکوع و سجود دارم کعبه را تعظیم می کنم، ولی هر آتش پرستی دارد آتش را پرستش می کند، حالا به هر نوعی، به عنوان مظهری [از خدا] یا به هر عنوان دیگر. نمی گویند آتش را خالق می دانیم. هر بت پرستی هم بت را خلق کننده نمی داند بلکه آن را تقدیس می کند. یک آتش پرست نیز آتش را تقدیس می کند.

به هر حال اینکه هنگام نماز همه باید رو به یک جهت بایستند، خود نوعی شکل دادن به عبادت است. روح عبادت یک امر مجردی است که اگر انسان در گوشه خلوتی هم باشد و به قول سعدی سر به جیب مراقبت فرو برد و خدا را یاد کند، آن روح برای او حاصل شده است، ولی اسلام چنین عبادتی را قبول ندارد. گذشته از اینکه خود شکل‌های مختلف رکوع و سجود از نظر آن تذکر تأییراتی دارد یعنی هر حالتی نماینده یک خضوع و خشوع در حضور پروردگار است^۱.

۱. مطهری، مرتضی؛ تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۱۸۸-۱۹۰.

نقش امر به معروف و نهی از منکر در ایجاد همبستگی میان مسلمانان

امر به معروف و نهی از منکر یعنی چه؟ یعنی همدردی، همبستگی، همکاری، همگامی، تعرف (شناسائی)، آگاهی، قدرت. آنکه روز اولاین اصل را طرح کرد، برای این طرح کرد که می دانست دینش دین اجتماعی است، دین فردی نیست، دین صومعه و دیر نیست. آنها که یک عمر دردیرها و صومعه ها زندگی کردند، امروز دارند متشکل می شوند، همبستگی و همدردی پیدا می کنند، ما که دینمان دین اجتماع و زندگی و همکاری و وحدت و همبستگی است، به سوی انفراد و تنهایی و جدائی و تفرق گرایش پیدا کرده ایم. آنکه چنین دستوری را طرح می کند می خواهد ما ملتی آگاه باشیم و بلکه حوادثی را که در بطن روزگار مستتر و پنهان است، آینده را پیش بینی کنیم. ما نه تنها آینده را پیش بینی نمی کنیم بلکه وضع زمان خودمان را هم نمی فهمیم! امام صادق در هزار و سیصد سال پیش فرمود: *اَلْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اَللَّوَابِسُ* (تحف العقول، ص ۳۵۶). آنکس که زمان خود را درک کند، اوضاع زمان خود را بشناسد، جریانی را که در سطح و بطن زمان مستمر است درک کند، در کار خود اشتباه نمی کند. یعنی مردم بی خبر از زمان خود، بی خبر از اوضاعی که در بطن یا سطح روزگار می گذرد، همیشه در اشتباهند، یعنی همیشه عوضی کار می کنند، به جای اینکه دشمن را بکوبند، خودشان را می کوبند، به جای اینکه سینه دشمن را سیاه کنند، سینه و پشت خودشان را سیاه می کنند. سالها باید در تیه بمانند. این هم کارنامه ما. در جلسات گذشته ارزش امر به معروف و نهی از منکر در اسلام را درک کردیم. این را که امر به معروف و نهی از منکر ارزش نهضت حسینی را بالا برد و همچنین نهضت حسینی امر به معروف و نهی از منکر را ارزش و اعتبار و آبرو داد، فهمیدیم. حال چکار کنیم که خودمان ارزش پیدا کنیم، به صورت یک ملت با ارزش در آییم، به صورت یک ملت معتبر و با آبرو در آییم؟ جواب این سؤال را قرآن مجید داده است:

کنتم خیر امة اخرجت للناس. شما بهترین امته و ملتها هستید، شما با ارزشترین امته و ملتها هستید، اما با یک شرط: تاملون بالمعروف و تنهون عن المنکر. می خواهی به خودت ارزش بدهی؟ می خواهی در نزد پیغمبر خدا ارزش پیدا کنی؟ با عمل کردن به این اصل در نزد خدا و پیغمبر خدا ارزش پیدا کنی؟ با عمل کردن به این اصل در نزد خدا و پیغمبر ارزش پیدا کن. اگر می خواهی در نزد ملل جهان ارزش پیدا کنی که هم بلوک شرق روی تو حساب کند و هم بلوک غرب، سرنوشت تو را او در اختیار نگیرد و او برای تو تصمیم نگیرد، امر به معروف و نهی از منکر داشته باش، همبستگی و همدردی داشته باش، اخوت و برادری اسلامی را زنده کن، از بی خبری پرهیز کن، از ضعف پرهیز کن،

از لایبالی گری پرهی کن. این برنامه های بی خبری و لایبالی گری برای چیست؟ برنامه بی خبری برای اینست که آگاه نباشی، نفهمی، ندانی، و برنامه لایبالی گری برای اینست که ضعیف باشی، قدرت نداشته باشی.

ما بنشینیم اینجا و بگوئیم عنصر امر به معروف و نهی از منکر در نهضت حسینی، یک عامل بزرگ که حسین را به حرکت واداشت، او را از جا تکان داد، امر به معروف بود، حسین بن علی به امر به معروف و نهی از منکر ارزش داد، اسلام برای امر به معروف و نهی از منکر ارزش درجه اول قائل است یعنی آن را یکی از ارکان تعلیمات خودش می داند، اگر این رکن نباشد، سایر تعلیمات نمی توانند کار کنند. اینها درست ولی ما چکار کنیم؟ آیا ما دائم از گذشته صحبت کنیم؟ یا گذشته برای آینده است؟ آینده و گذشته را باید به یکدیگر مربوط و متصل کرد. از نهضت حسینی در همین زمینه باید استفاده کرد، مردم را آگاه نمود. ببینید چه می کنند؟ چگونه تبلیغ می کنند؟ چگونه کتاب می نویسند و چگونه باید بنویسند؟ درباره چه مسائلی باید فکر کنند و درباره چه مسائلی حساسیت دارند؟

ببینیم علی بن ابی طالب (ع)، حسین بن علی (ع) روی چه مسائلی حساسیت داشتند، ما هم روی همان مسائل حساسیت نشان دهیم. چرا آنها روی مسائلی حساسیت نشان می دهند و ما روی مسائل دیگر؟ از اینجا باید استفاده کنیم که پولهایمان را چگونه خرج کنیم. آیا ما رشدی در این زمینه داریم؟ می فهمیم انفاقی که در راه خدا به خیال خودمان می کنیم چه انفاقی است؟ به خدا قسم من می ترسم زبانی که ما از راه امر به معروف و نهی از منکر جاهلانه کرده ایم یا صدمه هائی که از این راه به اسلام زده ایم از زیان ترک امر به معروف و نهی از منکرمان بیشتر باشد.

من نمی دانم اگر ضرر و منفعت مجموع کتابهای اسلامی که ما منتشر می کنیم را پای همدیگر حساب کنیم، فایده اش بیشتر است یا ضررش؟ همچنین الان نمی توانم به طور دقیق بگویم که اگر پولهایمان را که در راه اسلام و حتی به قصد قربت خرج می کنیم، پای هم حساب بکنیم، آیا منفعتشان برای اسلام بیشتر است یا ضررشان؟ چون قرآن صریحا می گوید انفاق دو گونه است، و در مورد یک نوع آن می گوید: *مَثَلُ الَّذِي يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ*^۱

یک نوع انفاق را می گوید مثلش مثل گندمی است که در زمین مساعدی کاشته شود، هفت

خوشه در آورد و هر خوشه ای صد دانه باشد و حتی از این بیشتر.

وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ یعنی انفاقهائی در راه خدا اینقدر خیر و برکت دارد. اما یک انفاق دیگر هم مثال می زند: کمثل ریح فیها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم، این انفاق مثلش، مثل یک باد سموم خطرناکی است که وقتی به یک کشتزار آماده می رسد آن را خراب می کن یعنی آنچه که به وجود آمده است را هم از بین می برد. اگر می خواهیم به خودمان ارزش بدهیم، اگر می خواهیم قیمت پیدا کنیم، اگر می خواهیم در نزد خدا و پیغمبر خدا محترم باشیم، در نزد ملل جهان محترم باشیم، باید این اصل را زنده کنیم. اگر پیغمبر اسلام زنده می بود امروز چه می کرد؟ درباره چه مسئله ای می اندیشید؟ والله و بالله قسم می خورم که پیغمبر اکرم در قبر مقدسش امروز از یهود می لرزد. این یک مسئله دو تا چهار تاست. اگر کسی نگوید، گناه کرده است من اگر نگویم و الله مرتکب گناه شده ام، و هر خطیب و واعظی اگر نگوید مرتکب گناه شده است. گذشته از جنبه اسلامی، فلسطین چه تاریخچه ای دارد؟ قضیه فلسطین مربوط به دولتی از دولتهای اسلامی هم نیست، مربوط به یک ملت است، ملتی که او را به زور از خانه اش بیرون کرده اند. تاریخچه فلسطین چیست؟ مدعی هستند که در سه هزار سال پیش دو نفر از ما، داود و سلیمان برای مدت موقتی در آنجا سلطنت کرده اند. تاریخ را بخوانید، در تمام این مدت دو سه هزار ساله، کی بوده است که سرزمین فلسطین به یهود تعلق داشته است؟ کی بوده است که بیشتر سرزمین فلسطین مال ملت یهود باشد. آیا بیشتر سرزمین فلسطین از آن ملت یهود است؟ قبل از اسلام هم مال آنها نبود، بعد از اسلام هم مال آنها نبود. روزی که مسلمین فلسطین را فتح کردند، فلسطین در اختیار مسیحیها بود، نه در اختیار یهودیها. و اتفاقا مسیحی ها که با مسلمین صلح کردند یکی از مواردی که در صلحنامه گنجانند این بود که شما یهود را در اینجا راه ندهید. گفتند: ما با شما زندگی می کنیم ولی با یهود زندگی نمی کنیم. چطور شد که یکدفعه نام وطن یهودی به خود گرفت؟ یکی از قضایائی که کارنامه قرن ما را تاریک می کند (این قرنی که به دروغ نام حقوق بشر، نام آزادی، نام انسانیت بر آن گذاشته اند) همین قضیه است. یهودیهای دنیا بعد از اینکه از ملت‌های غیر مسلمان زجر و شکنجه و آزار می بینند (در روسیه، آلمان، و بسیاری از نقاط دنیا)، بزرگانشان می نشینند می گویند تا وقتی که ما در اطراف دنیا متفرق هستیم در هر جا اقلیتی هستیم، سرنوشت ما همین است. ما باید مرکزی را انتخاب کنیم و همه مان آنجا جمع شویم، اتباع مذهب یهود آنجا جمع شوند. اول هم جایی را که فکر نمی کنند، فلسطین است، جاهای دیگر را فکر می کنند، بعد جنگ بین الملل اول پیش می آید (البته من خلاصه اش را عرض می کنم، می توانید کتابهائی را که در این زمینه نوشته شده است، بخوانید) متفقین با عثمانیها می جنگند. من نمی خواهم از عثمانیها دفاع کنم، ولی هر

چه بود، حکومت واحدی بود. اگر ظالم هم بود، بالاخره واحد بود. اعراب ساده لوح از حکومت عثمانی به ستوه آمده بودند. تحریک متفکین را پذیرفتند. از داخل، علیه حکومت عثمانی جنگیدند به وعده اینکه به خود آنها در مقابل عثمانیها استقلال بدهند.

انگلیس ها به اینها قول قطعی دادند که ما به شما استقلال می دهیم به شرط اینکه به نفع ما با عثمانیها بجنگید. این بیچاره ها جنگیدند. در خلالی که این بدبختیهای نادان ناآگاه داشتند با دولت تا حدودی اسلامی خودشان می جنگیدند، انگلستان قول و قرار خودش را با حزب صهیونیسم که تازه تشکیل شده بود محکم کرد که فلسطین را می دهیم به شما در قلب کشورهای اسلامی. جامعه ملل به وجود می آید (عدالت را ببینید!) و تصویب می کند که در دنیا ملت‌هایی هستند (مخصوصا ملت‌هایی که از عثمانی جدا شده اند) که چون رشد ندارند، ما باید بر ایشان سرپرست معین بکنیم تا اینها را اداره بکنند. یعنی در واقع می خواستند ارثیه عثمانیها را تقسیم بکنند. قسمتی از آن را دادند به فرانسه، قسمتی را دادند به انگلستان و... از جمله جاهایی که انگلستان گرفت فلسطین بود. گفت من قییم و سرپرست شما هستم، رسماً شد کفیل. بعد به صهیونیستها وعده داد (وعده معروف بالفور) که من اینجا را به شما می سپارم.

«صهیونیستها» یعنی یهودیانی که دهها قرن بود که در گوشه های دیگر دنیا زندگی می کردند و از نژادهای دیگر بودند. من خودم فکر می کردم که یهودیان موجود همه از نسل اسرائیلند، حالا می بینم تاریخ تشکیک می کند می گوید این حرف دروغ است. بسیاری از یهودیها اصلاً از نسل اسرائیل نیستند، جامع مشترکشان فقط مذهب است و بس. حتی نژادشان هم خالص نمانده است. یهودیانی که در اطراف و اکناف دنیا زندگی می کردند، فقط به دلیل اینکه فرنگیها به اینها زجر داده اند و اینها دنبال نقطه ای می گردند که آنجا جمع شوند، و به دلیل اینکه مردم خیانت پیشه ای هستند و به دلیل اینکه کتاب مقدسشان به آنها اجازه داده که اگر به سرزمینی رفتید، رحم نباید در شما وجود داشته باشد و از هیچ وسیله ای برای پیشبرد هدفشان امتناع نکنید، بعد که انگلستان وسیله مهاجرتشان را فراهم کرد به این سرزمین مهاجرت کردند و زمینها را خریدند در حالی که یهودی بومی در فلسطین بیش از پنجاه هزار نفر نیست که الان هم آن بیچارهها در بدبختی فوق العاده ای زندگی می کنند. یعنی یهودیان اروپائی و آمریکایی که آمدن، از جمله بدبختیهایی که به وجود آورده اند اینست که سربار یهودیان اصلی هستند که حق دارند در آنجا زندگی کنند.

یک عده روشنفکر در میان اعراب بود، قیام کردند، انقلاب کردند. اینها را کشتند، اعدام کردند،

به دار کشیدند. مرتب یهودیها را فرستادند، همینکه عده زیاد شد، اسلحه زیادی هم در میانشان پخش کردند، بعد اینها افتادند به جان مسلمانان بومی، کشتند و زدند و بعد هم آواره کردند. پشت سر یکدیگر از کشورهای اروپائی مهاجرت می شد، آمدند و آمدند. این یهودیانی که شما امروز اسمشان را می شنوید: موشه دایان، زلی اشکول، گلدامایر، زهر مار، آخر ببینید اینها از کجای دنیا آمده اند؟ مدعی هستند که این سرزمین، سرزمین ماست. امروز در حدود سه میلیون نفر مسلمان آواره از خانه و زندگیشان هستند. هدف مگر تنها همین است که یک دولت کوچک در آنجا تشکیل شود؟ خیلی اشتباه کرده اید، خیلی همه اشتباه می کنیم. او می داند که یک دولت کوچک بالاخره نمی تو آنجا زندگی کند، یک اسرائیل بزرگ که دامنه اش از این طرف شاید تا ایران خودمان هم کشیده شود. به قول عبدالرحمن فرامزی: این اسرائیلی که من می شناسم، فردا ادعای شیراز را هم می کند می گوید: شاعرهای خود شما همیشه در اشعارشان اسم شیراز را گذاشته اند ملک سلیمان. هر چه بگویی آقا! آن تشبیه است، می گوید سند از این بهتر هم می خواهید؟ مگر ادعای خیبر را که نزدیک مدینه است، ندارند؟ مگر «روزولت» به پادشاه وقت عربستان سعودی نداد که شما بیایید این شهر را به اینها بفروشید؟ مگر اینها ادعای عراق و سرزمینهای مقدس شما را ندارند؟ والله و بالله ما در برابر این قضیه مسئولیم. به خدا قسم مسئولیت داریم. به خدا قسم ما غافل هستیم.

و الله قضیه ای که دل پیغمبر اکرم را امروز خون کرده است، این قضیه است. داستانی که دل حسین بن علی را خون کرده، این قضیه است. اگر می خواهیم به خودمان ارزش بدهیم، اگر می خواهیم به عزاداری حسین بن علی ارزش بدهیم، باید فکر کنیم که اگر حسین بن علی امروز بود و خودش می گفت برای من عزاداری کنید، می گفت چه شعاری بدهید؟ آیا می گفت بخوانید: «نوجوان اکبر من» یا می گفت بگوئید: «زینب مضطرب الوداع، الوداع»، چیزهایی که من (امام حسین) در عمرم هرگز به اینجور شعارهای پست و کثیف ذلت آور تن ندادم و یک کلمه از این حرفها نگفتم؟! اگر حسین بن علی بود می گفت اگر می خواهم برای من عزاداری کنی، برای من سینه و زنجیر بزنی، شعار امروز تو باید فلسطین باشد. شمر امروز موشه دایان است. شمر هزار و سیصد سال پیش مرد، شمر امروز را بشناس. امروز باید در و دیوار این شهر با شعار فلسطین تکان می خورد. هی دروغ در مغز ما کردند که آقا این یک مسئله داخلی است. مربوط به عرب و اسرائیل است. باز به قول عبدالرحمن فرامزی: اگر مال اینهاست و مذهبی نیست، چرا یهودیان دیگر دنیا مرتب برای اینها پول می فرستند؟ ما چه جوابی در مقابل اسلام و پیغمبر خدا داریم؟ آیا چند روز پیش در روزنامه نخواندید که در سال گذشته یهودیان سایر نقاط دنیا، نه یهودیانی که فعلا شناسنامه اسرائیلی دارند، پانصد میلیون

دلار برای اینها فرستادند که با این پولها فانتوم بخرند، بمب بریزند بر سر مسلمانان.

شنیده ام یهودیان ایران خودمان در سال گذشته معادل پول دو فانتوم فرستادند. سی و شش میلیون دلار پول از یهودیان ایران خودمان برای آنها به عنوان کمک رفت. و من آن یهودیها را به عنوان اینکه یهودی هستند، ملامت نمی کنم، ما خودمان را باید ملامت کنیم، او به همکیشش کمک کرد است، با کمال افتخار پول می فرستد، رسیدش هم از موشه دایان می آید و آن را در بازار هم نشان می دهد، می گوید بیا رسیدش را ببین. مگر همین دو سه شب پیش نوشتند (من بریده اش را از «اطلاعات» دارم) که الان فقط یهودیان مقیم امریکا روزی یک میلیون دلار به اسرائیل کمک می کنند؟! آنوقت تلاش ما مسلمین در این زمینه چه بوده است؟ به خدا خجالت دارد ما خودمان را مسلمان بدانیم، خودمان را شیعه علی بن ابی طالب بخوانیم. اصلا من باید بگویم بعد از این داستانی را که ما از علی بن ابی طالب نقل می کنیم، حرام است که دیگر در منابر نقل کنیم که: روزی علی بن ابی طالب شنید دشمن به کشور اسلامی حمله کرده است، و هذا اخو غامد و قد وردت خيله الانبار. بعد فرمود: شنیده ام زینب یک زن مسلمان یا زنی که در حمایت مسلمانان است را گرفته اند. شنیده ام دشمن، سرزمین مسلمین را غارت کرده است، مردانشان را کشته است، اسیر کرده است، متعرض زنان آنها شده است، زیورها را از گوش و دست زنها جدا کرده است. بعد همین علی بن ابی طالب که ما اظهار تشیع او را می کنیم و نسبت به او حساسیتهای بی معنی و دروغین نشان می دهیم گفت: فلو ان امرأ مسلما مات من بعد هذا اسفا ما كان به ملوما بل كان به عندي جديرا. اگر یک مرد مسلمان با شنیدن این خبر دق کند و بمیرد سزاوار است و مورد ملامت نیست. آیا ما وظیفه نداریم که کمک مالی به آنها بکنیم؟ آیا اینها مسلمان نیستند، عزیزان ندارند؟ آیا اینها برای حق مشروع بشری قیام نمی کنند؟ کیست که امروز منکر شود که فلسطینیهای آواره حق بازگشت به وطن خود را ندارند؟ من در سفر مکه بعضی از اینها را دیدم. یک جوانهایی! فقط می گفتند: دماء الشهداء، ما امیدمان فقط به خون شهدایمان است. افرادی در میان آنها هستند که والله برای لباسشان محتاجند و برهنه می جنگند.

اگر هفتصد میلیون جمعیت مسلمان دنیا، هر فرد روزی یک ریال بدهد، در سال نزدیک به سیصد میلیارد دلار می شود. اگر فقط مردم ایران که بیست و پنج میلیون نفر هستیم و نود و هشت درصد ما مسلمان است، هر فرد روزی یک ریال به فلسطینیها کمک کند، در سال حدود نود میلیون تومان می شود. اگر یک عشر مسلمانان هم هر کس روزی یک ریال کمک کند در سال نه میلیون تومان می شود.

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً^۱

آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ^۲.

به وسیله مال که می توانیم کمک کنیم. والله این انفاق واجب است، مثل نماز خواندن و روزه گرفتن واجب است. اولین سئوالی که بعد از مردن از ما می کنند همین است که در زمینه همبستگی اسلامی چه کردید؟ پیغمبر فرمود: من سمع مسلما ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم هر کس بشنود صدای مسلمانی را که فریاد می کند یا للمسلمین مسلمانان به فریاد من برسید، و او را کمک نکند، دیگر مسلمان نیست، من او را مسلمان نمی دانم. چه مانعی دارد که ما برای اینها حساب باز کنیم؟ چه مانعی دارد که مقدار کمی از درآمد خودمان را اختصاص به اینها بدهیم؟ چرا یهودیان دنیا حتی یهودیان ایران کمک بکنند و ملتهای دیگر آنها را تحسین کنند، بارک الله بگویند، ملت بیدار بگویند: ولی ما نکنیم؟ مردم بیدار آن مردمی هستند که فرصت شناس باشند، دردشناس باشند، حقایق شناس باشند.

من وظیفه خودم را عمل کردم. وظیفه من فقط گفتن بود و خدا می داند جز تحت فشار وجدان و وظیفه خودم چیز دیگری نبود. این کمک مالی را وظیفه شما می دانم. و وظیفه خودم و هر خطیب و واعظی می دانم که این را بگوید بر هر خطیب و واعظی من واجب می دانم که چنین حرفی را بزند. مراجع تقلید بزرگی مثل آیت الله حکیم و دیگران رسماً فتوی داده اند که کسی که در آنجا کشته می شود، اگر نماز هم نخواند شهید در راه خداست. پس بیائیم به خودمان ارزش بدهیم، به کار و فکر خودمان ارزش بدهیم، به کتابهای خودمان ارزش بدهیم، به پولهای خودمان ارزش بدهیم، خودمان را در میان ملل دنیا آبرومند بکنیم. علت اینکه دولتهای بزرگ جهان چندان درباره سرنوشت ما نمی اندیشند، اینست که معتقدند مسلمان غیرت ندارد. آمریکا را فقط همین یکی جری کرده است. می گوید مسلمان جماعت غیرت ندارد، همبستگی و همدردی ندارد. می گوید یهودی که برای پول می میرد، جز پول چیزی نمی شناسد، خدایش پول است، زندگی پول است، حیات و مמתش پول است، به یک چنین مسئله حساسی که می رسد روزی یک میلیون دلار به همکیشانانش کمک می کند ولی هفتصد میلیون مسلمان دنیا کوچکترین کمکی به همکیش خود نمی کنند!^۳

۱. نساء: ۹۵

۲. توبه: ۲۰

۳. مطهری، مرتضی؛ حماسه حسینی، ج ۲، ص ۱۶۰-۱۷۲.

بررسی مفهوم وحدت امت اسلامی در مبحث امامت و رهبری

با طرح و بحث این مسائل، تکلیف اتحاد اسلامی چه می شود؟ آنچه بر سر مسلمین آمد که شوکت آنها را گرفت و آنها را زیر دست و توسری خور ملل غیر مسلمان قرار داد همین اختلافات فرقه ای است. استعمار چه کهنه اش و چه نور، بهترین ابزارش شعله ور ساختن این کینه های کهنه است. در تمام کشورهای اسلامی، بلا استثناء، دست افزارهای استعمار به نام دین و به نام دلسوزی برای اسلام دست اندر کار تفرقه میان مسلمین اند. آیا آنچه تا کنون از این رهگذر کشیده و چشیده ای کافی نیست که باز هم ادامه دهیم؟. آیا طرح اینگونه بحثها کمک به هدفهای استعاری نیست؟

جواب اینست که بدون شک نیاز مسلمین به اتحاد و اتفاق از مبرمترین نیازها است و درد اساسی جهان اسلام همین کینه های کهنه میان مردم مسلمان است. دشمن هم همواره از همینها استفاده می کند. اما به نظر می رسد که اعتراض کننده در مفهوم «اتحاد اسلامی» دچار اشتباه شده است. مفهوم اتحاد اسلامی که در صد سال اخیر میان علماء و فضلاء مؤمن و روشنفکر اسلامی مطرح است این نیست که فرقه های اسلامی به خاطر اتحاد اسلامی از اصول اعتقادی و یا غیر اعتقادی خود صرف نظر کنند و به اصطلاح مشترکات همه فرق را بگیرند و مختصات همه را کنار بگذارند. چه، این کار نه منطقی است و نه عملی. چگونه ممکن است از پیروان یک مذهب تقاضا کرد که به خاطر مصلحت حفظ وحدت اسلام و مسلمین، از فلان اصل اعتقادی یا عملی خود که به هر حال به نظر خود آنرا جزء متن اسلام می داند صرف نظر کند؟ در حکم اینست که از او بخواهیم به نام اسلام از جزئی از اسلام چشم ببوشد.

یابند کردن مردمی به یک اصل مذهبی و یا دلسرد کردن آنها از آن، راههای دیگر دارد و طبیعی ترین آنها منطق و برهان است. با خواهش و تمنا و به نام مصلحت، نه می توان قومی را به اصلی مؤمن ساخت و نه می توان ایمان آنها را از آنها گرفت. ما خود شیعه هستیم و افتخار پیروی اهل البیت علیهم السلام را داریم، کوچکترین چیزی حتی یک مستحب و یا مکروه کوچک را قابل مصالحه نمی دانیم، نه توقع کسی را در این زمینه می پذیریم و نه از دیگران انتظار داریم که به نام مصلحت و به خاطر اتحاد اسلامی از یک اصل از اصول خود دست بردارند. آنچه ما انتظار و آرزو داریم اینست که محیط حسن تفاهم به وجود آید تا ما که از خود اصول و فروعی داریم، فقه و حدیث و کلام و فلسفه و تفسیر و ادبیات داریم بتوانیم کالای خود را به عنوان بهترین کالا عرضه بداریم تا شیعه بیش از این در حال انزوا بسر نبرد و بازارهای مهم جهان اسلامی به روی کالای نفیس معارف اسلامی شیعی بسته نباشد.

اخذ مشترکات اسلامی و طرد مختصات هر فرقه ای نوعی خرق اجماع مرکب است و محصول آن چیزی است که قطعا غیر از اسلام واقعی است، زیرا بالاخره مختصات یکی از فرق جزء متن اسلام است و اسلام مجرد از همه این مشخصات متمایزات و مختصات وجود ندارد.

گذشته از همه اینها، طراحان فکر عالی اتحاد اسلامی که در عصر ما مرحوم آیه الله العظمی بروجردی قدس الله سره در شیعه و علامه شیخ عبدالمجید سلیم و علامه شیخ محمود شلتوت در اهل تسنن در رأس آن قرار داشتند، چنان طرحی را در نظر نداشتند. آنچه آن بزرگان در نظر داشتند این بود که فرقه های اسلامی در عین اختلافاتی که در کلام و فقه و غیره باهم دارند به واسطه مشترکات بیشتری که در میان آنها هست می توانند در مقابل دشمنان خطرناک اسلام دست برادری بدهند و جبهه واحدی تشکیل دهند. این بزرگان هرگز در صدد طرح وحدت مذهبی تحت عنوان وحدت اسلامی که هیچگاه عملی نیست نبودند.

در اصطلاحات معمولی عرف، فرق است میان حزب واحد و جبهه واحد. وحدت حزبی ایجاب می کند که افراد از نظر فکر و ایدئولوژی و راه و روش و بالاخره همه خصوصیات فکری به استثناء مسائل شخصی یک رنگ و یک جهت باشند. اما معنی وحدت جبهه اینست که احزاب و دسته جات مختلف در عین اختلاف در مسلک و ایدئولوژی و راه و روش، به واسطه مشترکاتی که میان آنها هست در مقابل دشمن مشترک در یک صف جبهه بندی کنند. و بدیهی است که صف واحد در برابر دشمن تشکیل دادن با اصرار در دفاع از مسلک خود و انتقاد از مسلکهای برادر و دعوت سایر برادران هم جبهه به مسلک خود به هیچ وجه منافات ندارد. آنچه مخصوصا مرحوم آیه الله العظمی بروجردی بدان می اندیشید این بود که زمینه را برای پخش و انتشار معارف اهل البیت در میان برادران اهل سنت فراهم کند و معتقد بود که این کار جز با ایجاد حسن تفاهم امکان پذیر نیست. توفیقی که آن مرحوم در طبع برخی کتب فقهی شیعه در مصر به دست خود مصریان در اثر حسن تفاهمی که به وجود آورده بود کسب کرد از مهمترین موفقیت‌های علماء شیعه است. جزاه الله عن الاسلام و المسلمین خیر الجزاء

به هر حال طرفداری از تز «اتحاد اسلامی» ایجاب نمی کند که در گفتن حقایق کوتاهی شود. آنچه نباید صورت گیرد کارهایی است که احساسات و تعصبات و کینه های مخالف را بر می انگیزد اما بحث علمی سر و کارش با عقل و منطق است نه عواطف و احساسات.... خوشبختانه در عصر ما محققان بسیاری در شیعه پیدا شده اند که از همین روش پسندیده پیروی می کنند. در رأس همه آنها علامه جلیل آیه الله سید شرف الدین عاملی، و علامه کبیر آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و

علامه بزرگوار آیه الله شیخ عبدالحسین امینی مؤلف کتاب شریف الغدیر را باید نام برد. سیره متروک و فراموش شده شخص مولای متقیان علی علیه السلام، قولا و عملا، که از تاریخ زندگی آن حضرت پیداست بهترین درس آموزنده در این زمینه است.

علی علیه السلام از اظهار و مطالبه حق خود و شکایت از ربایندگان آن خودداری نکرد، با کمال صراحت ابراز داشت و علاقه به اتحاد اسلامی را مانع آن قرار نداد. خطبه های فراوانی در نهج البلاغه شاهد این مدعی است. در عین حال این تظلمها موجب نشد که از صف جماعت مسلمین در مقابل بیگانگان خارج شود. در جمعه و جماعت شرکت می کرد، سهم خویش را از غنائم جنگی آن زمان دریافت می کرد، از ارشاد خلفا دریغ نمی نمود، طرف شور قرار می گرفت و ناصحانه نظر می داد.

در جنگ مسلمین با ایرانیان که خلیفه وقت مایل است خودش شخصا شرکت نماید علی پاسخ می دهد: خیر شرکت نکن، زیرا تا تو در مدینه هستی دشمن فکر می کند فرضا سپاه میدان جنگ را از بین ببرد از مرکز مدد می رسد ولی اگر شخصا به میدان نبرد بروی خواهند گفت: هذا اصل العرب: ریشه و بن عرب اینست. نیروهای خود را متمرکز می کنند تا تو را از بین ببرند و اگر تو را از بین ببرند با روحیه قویتر به نبرد مسلمانان خواهند پرداخت^۱.

بررسی شیوه عملی حضرت علی (ع) در ارتباط با وحدت اسلامی

سیره متروک و فراموش شده شخص مولای متقیان علی علیه السلام، قولا و عملا، که از تاریخ زندگی آن حضرت پیداست بهترین درس آموزنده در این زمینه است.

علی علیه السلام از اظهار و مطالبه حق خود و شکایت از ربایندگان آن خودداری نکرد، با کمال صراحت ابراز داشت و علاقه به اتحاد اسلامی را مانع آن قرار نداد. خطبه های فراوانی در نهج البلاغه شاهد این مدعی است. در عین حال این تظلمها موجب نشد که از صف جماعت مسلمین در مقابل بیگانگان خارج شود. در جمعه و جماعت شرکت می کرد، سهم خویش را از غنائم جنگی آن زمان دریافت می کرد، از ارشاد خلفا دریغ نمی نمود، طرف شور قرار می گرفت و ناصحانه نظر می داد.

در جنگ مسلمین با ایرانیان که خلیفه وقت مایل است خودش شخصا شرکت نماید علی پاسخ می دهد: خیر شرکت نکن، زیرا تا تو در مدینه هستی دشمن فکر می کند فرضا سپاه میدان جنگ را از بین ببرد از مرکز مدد می رسد ولی اگر شخصا به میدان نبرد بروی خواهند گفت: هذا اصل العرب: ریشه و بن عرب اینست. نیروهای خود را متمرکز می کنند تا تو را از بین ببرند و اگر تو را از بین ببرند با روحیه قویتر به نبرد مسلمانان خواهند پرداخت.

علی در عمل نیز همین روش را دارد. از طرفی شخصا هیچ پستی را از هیچیک از خلفا نمی پذیرد، نه فرماندهی جنگ و نه حکومت یک استان و نه اماره الحاج و نه یک چیز دیگر از این قبیل را. زیرا قبول یکی از این پستها به معنی صرف نظر کردن او از حق مسلم خویش است و به عبارت دیگر کاری بیش از همکاری و همگامی و حفظ وحدت اسلامی است. اما در عین حال که خود پستی نمی پذیرد مانع نزدیکان و خویشاوندان و یارانش در قبول آن پستها نمی گشت، زیرا قبول آنها صرفا همکاری و همگامی است و به هیچ وجه امضای خلافت تلقی نمی شود.

سیره علی در این زمینه خیلی دقیق است و نشانه متفانی بودن آن حضرت در راه هدفهای اسلامی است. در حالی که دیگران می بریدند او وصل می کرد، آنها پاره می کردند و او می دوخت. ابو سفیان فرصت را مغتنم شمرد خواست از نارضائی او استفاده کند و انتقام خویش را به صورت خیر خواهی و احترام به وصیت پیغمبر به وسیله وصی پیغمبر بگیرد، اما قلب علی آگاهتر از این بود که گول ابوسفیانها را بخورد، دست رد بر سینه اش زد و او را از خود راند. در هر زمانی ابوسفیانها و حیی بن اخطبها در کارند. در عصر ما انگشت حیی بن اخطبها در بسیاری از جریانات نمایان است. بر مسلمین و بالاخص شیعیان و موالیان علی علیه السلام است که سیرت و سنت آن حضرت را در این زمینه نصب العین خویش قرار دهند و فریب ابوسفیانها و حیی بن اخطبها را نخورند^۱.

سیره و روش شخص امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، برای ما بهترین و آموزنده ترین درسهاست. علی، علیه السلام، راه و روشی بسیار منطقی و معقول که شایسته بزرگواری مانند او بود اتخاذ کرد.

او برای احقاق حق خود، از هیچ کوششی خودداری نکرد، همه امکانات خود را به کار برد که اصل امامت را احیا کند، اما هرگز از اشعار «یا همه یا هیچ» پیروی نکرد. بر عکس، اصل مالایدرک

۱. مطهری، مرتضی؛ امامت و رهبری، ص ۲۰ و ۲۱.

کله لایترک کله را مبنای کار خویش قرار داد.

علی در برابر ربایندگان حقش قیام نکرد و قیام نکردنش اضطراری نبود، بلکه کاری حساب شده و انتخاب شده بود. او از مرگ بیم نداشت، چرا قیام نکرد، حداکثر این بود که کشته شود، کشته شدن در راه خدا منتهای آرزوی او بود، او همواره در آرزوی شهادت بود و با آن، از کودک به پستان مادر مأنوستر بود. علی در حساب صحیحش بدین نکته رسیده بود که مصلحت اسلام در آن شرائط ترک قیام و بلکه همگامی و همکاری است. خود کرارا به این مطلب تصریح می کند.

در یکی از نامه های خود به مالک اشتر (نامه ۶۲ از نامه های «نهج البلاغه») می نویسد:

فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَيَّ مَحْتَقِ دِينَ مُحَمَّدٍ
ص فَخَشِيْتُ إِنَّ لِمَنْ أَنْصَرَ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَكْثَمَ مِنْ قُوَّةِ
وَلَا يَتِيكُمُ اللَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ.

من اول دست خود را پس کشیدم، تا دیدم گروهی از مردم از اسلام بازگشتند و مردم را به نابودی دین محمد (ص) دعوت می کنند. پس ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمین بر نخیزم شکاف یا انهدامی در اسلام خواهم دید که مصیبت آن از فوت خلافت چند روزه بسی بیشتر است. در شورای شش نفری پس از تعیین و انتخاب عثمان به وسیله عبدالرحمان بن عوف، علی علیه السلام، شکایت و هم آمادگی خود را برای همکاری اینچنین بیان کرد: لقد علمتم اني احق الناس بها من غيري، و الله لاسلمن ما سلمت امور المسلمين، و لم يكن فيها جور الا على خاصة (نهج البلاغه، خطبه ۷۲) یعنی: شما خود می دانید من از همه برای خلافت شایسته ترم، و حال به خدا قسم مادامی که کار مسلمین روبراه باشد، و رقیبان من تنها به کنار زدن من قناعت کنند و تنها شخص من مورد ستم واقع شده باشد، مخالفتی نخواهم کرد و تسلیم خواهم بود. اینها می رساند که علی، اصل «یا همه یا هیچ» را در این مورد محکوم می دانسته است. نیازی نیست درباره روش و سیره علی علیه السلام در این موضوع بیشتر بحث شود، شواهد و دلائل تاریخی در این زمینه فراوان است.^۱

۱. مطهری، مرتضی؛ شش مقاله (الغدیر و وحدت اسلامی)، ص ۶-۸.

نقش اتحاد اسلامی در سکوت علی (ع) در رابطه با غصب حق خلافت آن حضرت

طبعاً هر کسی می خواهد بداند آنچه علی درباره آن می اندیشید، آنچه علی نمی خواست، آسیب ببیند، آنچه علی آن اندازه برایش اهمیت قائل بود که چنان رنج جانکاه را تحمل کرد چه بود؟ حدساً باید گفت آن چیز وحدت صفوف مسلمین و راه نیافتن تفرقه در آن است، مسلمین قوت و قدرت خود را که تازه داشتند به جهانیان نشان می دادند مدیون وحدت صفوف و اتفاق کلمه خود بودند، موفقیت های محیر العقول خود را در سالهای بعد نیز از برکت همین وحدت کلمه کسب کردند، علی القاعده علی به خاطر همین مصلحت، سکوت و مدارا کرد.

اما مگر باور کردنی است که جوانی سی و سه ساله دورنگری و اخلاص را تا آنجا رسانده باشد و تا آنحد بر نفس خویش مسلط و نسبت به اسلام وفا دار و متفانی باشد که به خاطر اسلام راهی را انتخاب کند که پایانش محرومیت و خرد شدن خود او است؟!

بلی باور کردنی است، شخصیت خارق العاده علی در چنین مواقعی روشن می گردد، تنها حدس نیست علی شخصاً در این موضوع بحث کرده و با کمال صراحت علت را که جز علاقه به عدم تفرقه میان مسلمین نیست بیان کرده است، مخصوصاً در دوران خلافت خودش آنگاه که طلحه و زبیر نقض بیعت کردند و فتنه داخلی ایجاد نمودند، علی مکرر وضع خود را بعد از پیغمبر با اینها مقایسه می کند و می گوید من به خاطر پرهیز از تفرق کلمه مسلمین از حق مسلم خودم چشم می پوشیدم و اینان با اینکه به طوع و رغبت بیعت کردند خویش را نقض کردند، و پروای ایجاد اختلاف در میان مسلمین را نداشتند.

ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۱۱۹ از عبدالله بن جناده نقل می کند که گفت:

«روزهای اول خلافت علی در حجاز بودم و آهنگ عراق داشتم، در مکه عمره بجا آوردم و به مدینه آمدم، داخل مسجد پیغمبر شدم، مردم برای نماز اجتماع کردند، علی در حالیکه شمشیر خویش را حمایل کرده بود بیرون آمد و خطابه ای ایراد کرد. در آن خطابه پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر خدا چنین فرمود: پس از وفات رسول خدا ما خاندان باور نمی کردیم که امت در حق ما طمع کند اما آنچه انتظار نمی رفت واقع شد، حق ما را غصب کردند و ما در ردیف توده بازاری قرار گرفتیم، چشمهایی از ما گریست و ناراحتی ها به وجود آمد: و ایما الله لولا مخافه الفرقة بین المسلمین

و ان يعود الكفر و يبور الدين لکننا علی غیر ما کنا لهم علیه.

به خدا سوگند اگر بیم وقوع تفرقه میان مسلمین و بازگشت کفر و تباهی دین نبود رفتار ما با آنان طور دیگر بود.

آنگاه سخن را درباره طلحه و زبیر ادامه داد و فرمود این دو نفر با من بیعت کردند ولی بعد بیعت خویش را نقض کردند، عایشه را برداشته با خود به بصره بردند تا جماعت شما مسلمین را متفرق سازند.

ایضا از کلبی نقل می کند:

علی قبل از آنکه به سوی بصره برود در یک خطبه فرمود: قریش پس از رسول خدا حق ما را از ما گرفت و به خود اختصاص داد. فرایت ان الصبر علی ذلک افضل من تفریق کلمه المسلمین و سفک دمائهم و الناس حدیثوا عهد بالاسلام و الدین یمخض مخض الوطب یفسده ادنی وهن و یعکسه اقل خلق.

دیدم صبر از تفرق کلمه مسلمین و ریختن خونشان بهتر است، مردم تازه مسلمانند و دین مانند مشکی که تکان داده می شود کوچکترین سستی آنرا تباه می کند و کوچکترین فردی آنرا وارونه می نماید. آنگاه فرمود چه می شود طلحه و زبیر را؟ خوب بود سالی و لااقل چند ماهی صبر می کردند و حکومت مرا می دیدند آنگاه تصمیم می گرفتند، اما آنان طاقت نیاوردند و علیه

من شوریدند و در امری که خداوند حقی برای آنها قرار نداده با من به کشمکش پرداختند.

ابن ابی الحدید در شرح خطبه شقشقیه نقل می کند: در داستان شورا چون عباس می دانست که نتیجه چیست از علی خواست که در جلسه شرکت نکند اما علی با اینکه نظر عباس را از لحاظ نتیجه تأیید می کرد پیشنهاد را نپذیرفت، و عذرش این بود انی اکره الخلاف من اختلاف را دوست نمی دارم، عباس گفت اذا تری ما تکره یعنی بنابراین با آنچه دوست نداری مواجه خواهی شد.

در جلد دوم ذیل خطبه ۶۵ نقل می کند: یکی از فرزندان ابولهب اشعاری مبتنی بر فضیلت و ذیحق بودن علی و بر ذم مخالفانش سرود، علی او را از سرودن این گونه اشعار که در واقع نوعی تحریک و شعار بود نهی کرد و فرمود: سلامه الدین احب الینا من غیره برای ما سلامت اسلام و اینکه اساس اسلام باقی بماند از هر چیز دیگر محبوبتر و با ارجتر است. از همه بالاتر و صریحتر در خود نهج البلاغه آمده است. در سه مورد از نهج البلاغه این تصریح دیده می شود:

۱ - در جواب ابوسفیان آنگاه که آمد و می خواست تحت عنوان حمایت از علی (ع) فتنه به پا کند فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُنَنِ النَّجَاةِ وَ عَرَّجُوا عَنِ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَ ضَعُوا تِيَجَانَ الْمَفَاخِرَةِ» (نهج البلاغه، خطبه ۵). امواج دریای فتنه را با کشتیهای نجات بشکافید، از راه خلاف و تفرقه دوری گزینید و نشانه های تفاخر بر یکدیگر را از سر بر زمین نهدید.

۲ - در شورای ۶ نفری پس از تعیین و انتخاب عثمان از طرف عبدالرحمن بن عوف فرمود:

«قد علمتم انى احق الناس بها من غيرى و والله لا سلمن ما سلمت امور المسلمين و لم يكن فيها جور الا على خاصه» (نهج البلاغه، خطبه ۷۲).

شما خود می دانید من از همه برای خلافت شایسته ترم به خدا سوگند مادامی کار مسلمین رو به راه باشد و تنها بر من جور و جفا شده باشد مخالفتی نخواهم کرد.

۳ - آنگاه که مالک اشتر از طرف علی (ع) نامزد حکومت مصر شد آنحضرت نامه ای برای مردم مصر نوشت (این نامه غیر از دستور العمل مطولی است که معروف است) در آن نامه جریان صدر اسلام را نقل می کند آنجا که می فرماید:

فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَيَّ مَحْقٍ دَيْنِ مُحَمَّدٍ
ص فَخَشِيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ تَلْمَازًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَغْظَمَ مِنْ قَوْتِ
وَلَا يَتَكُمُ اللَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعٌ أَيَّامٍ قَلَائِلَ (نهج البلاغه، نامه ۶۲)

من اول دستم را پس کشیدم تا آنکه دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند (مرتد شدند اهل رده) و مردم را به محو دین محمد دعوت می کنند، ترسیدم که اگر در این لحظات حساس اسلام و مسلمین را یاری نکنم خرابی یا شکافی در اساس اسلام خواهم دید که مصیبت آن بر من از مصیبت از دست رفتن چند روزه خلافت بسی بیشتر است^۱.

۱. مطهری، مرتضی؛ سیری در نهج البلاغه، ص ۱۷۸-۱۸۳.

نقش کتاب الغدير (اثر علامه امینی) در وحدت اسلامی مسلمانان

کتاب شریف «الغدير» موجی عظیم در جهان اسلام پدید آورده است. اندیشمندان اسلامی، از زوایا و جوانب مختلف: ادبی، تاریخی، کلامی، حدیثی، تفسیری، اجتماعی بدان نظر افکنده اند. آنچه از زاویه اجتماعی می توان بدان نظر افکند، «وحدت اسلامی» است. مصلحان و دانشمندان روشنفکر اسلامی عصر ما، اتحاد و همبستگی ملل و فرق اسلامی را، خصوصا در اوضاع و احوال کنونی که دشمن از همه جوانب بدانها هجوم آورده و پیوسته با وسایل مختلف در پی توسعه خلافت کهن و اختراع خلافت نوین است، از ضروریترین نیازهای اسلامی می دانند. اساسا چنانکه می دانیم وحدت اسلامی و اخوت اسلامی، سخت مورد عنایت و اهتمام شارع مقدس اسلام بوده و از اهم مقاصد اسلام است. قرآن و سنت و تاریخ اسلام گواه آن می باشد. از این رو، برای برخی این پرسش پیش آمده که آیا تألیف و نشر کتابی مانند «الغدير» که به هر حال موضوع بحث آن، کهنترین مسئله خلافتی مسلمین است مانعی در راه هدف مقدس و ایده آل عالی «وحدت اسلامی» ایجاد نمی کند؟^۱

اکنون نوبت آن است که ببینیم علامه بزرگوار آیت الله امینی، مؤلف جلیل القدر «الغدير» از کدام دسته است و چگونه می اندیشیده است؟ آیا ایشان وحدت و اتحاد مسلمین را تنها در دایره تشیع قابل قبول می دانسته اند، یا دایره اخوت اسلامی را وسیعتر می دانسته و معتقد بوده اسلام که با اقرار و اذعان به شهادتین محقق می شود، خواه ناخواه حقوقی را به عنوان حق مسلمان بر مسلمان ایجاد می کند و صله اخوت و برادری که در قرآن به آن تصریح شده میان همه مسلمین محفوظ است. علامه امینی به این نکته که لازم است نظر خود را در این موضوع روشن کنن و اینکه نقش الغدير در وحدت اسلامی چیست، آیا مثبت است یا منفی؟ خود کاملا توجه داشته اند و برای اینکه از طرف معترضان اعم از آنان که د جبهه مخالف خودنمایی می کنند و آنهایی که در جبهه موافق خود را جا زده اند مورد سو استفاده واقع نشود، نظر خود را مکرر توضیح داده و روشن کرده اند.

علامه امینی طرفدار وحدت اسلامی هستند و با نظری وسیع و روشن بینانه بدان می نگرند. معظم له در فرصتهای مختلف در مجلدات الغدير این مسئله را طرح کرده اند و ما قسمتی از آنها را در اینجا نقل می کنیم: در مقدمه جلد اول، اشاره کوتاهی می کنند به اینکه الغدير، چه نقشی در جهان اسلام خواهد داشت. می گویند: «و ما اینهمه را خدمت به دین، واعلاء کلمه حق، و احیاء امت اسلامی می

۱. مطهری، مرتضی؛ شش مقاله (الغدير و وحدت اسلامی)، ص ۳.

شماریم»^۱.

در جلد سوم، صفحه ۷۷، پس از نقل اکاذیب ابن تیمیه و آلوسی و قصیمی، مبنی بر اینکه شیعه برخی از اهل بیت را، از قبیل زید بن علی بن الحسین دشمن می دارد، تحت عنوان «نقد و اصلاح» می گویند: «... این دروغها و تهمت‌ها تخم فساد را می کارد و دشمنیها را میان امت اسلام بر می انگیزد و جماعت اسلام را تبدیل به تفرقه می نماید و جمع امت را متشتت می سازد و با مصالح عامه مسلمین تضاد دارد». نیز در جلد سوم، صفحه ۲۶۸، تهمت سید رشید رضا را به شیعه، مبنی بر اینکه «شیعه از هر شکستی که نصیب مسلمین شود خوشحال می شود تا آنجا که پیروزی روس را بر مسلمین در ایران جشن گرفتند» نقل می کنند، و می گویند: «این دروغها ساخته و پرداخته امثال سید محمد رشید رضاست. شیعیان ایران و عراق که قاعدتا مورد این تهمت هستند، و همچنین مستشرقان و سیاحان و نمایندگان ممالک اسلامی و غیر هم، که در ایران و عراق رفت و آمد داشته و دارند خبری از این جریان ندارند. شیعه بلا استثناء، برای نفوس و خون و حیثیت و مال عموم مسلمین اعم از شیعه و سنی احترام قائل است. هر وقت مصیبتی برای عالم اسلام در هر کجا و هر منطقه و برای هر فرقه پیش آمده است، در غم آنها شریک بوده است.

شیعه هرگز اخوت اسلامی را که در قرآن و سنت بدان تصریح شده محدود به جهان تشیع نکرده است. و در این جهت فرقی میان شیعه و سنی قائل نشده است».

نیز در پایان جلد سوم، پس از انتقاد از چند کتاب از کتب قدما، از قبیل عقد الفرید ابن عبدربه، الانتصار ابوالحسین خیاط معتزلی، الفرق بین الفرق ابومنصور بغدادی، الفصل ابن حزم اندلسی، الملل و النحل محمد بن عبدالکریم شهرستانی، منهاج السنه ابن تیمیه، والبداية و النهايه ابن کثیر و چند کتاب از کتب متأخرین، از قبیل تاریخ الامم الاسلامیه شیخ محمد خضری، فجر الاسلام احمد امین، الجولۃ فی ربوع الشرق الادنی محمد ثابت مصری، الصراع بین الاسلام و الوثنيه قصیمی، و الوشیع موسی جار الله می گویند: «هدف ما از نقل و انتقاد این کتب، این است که به امت اسلام اعلام خطر کنیم و آنان را بیدار نماییم که این کتابها بزرگترین خطر را برای جامعه اسلامی به وجود می آورد، زیرا وحدت اسلامی را متزلزل می کند، صف مسلمین را می پراکند، هیچ عاملی بیش از این کتب صفوف مسلمین را از هم نمی پاشد و وحدتشان را از بین نمی برد و رشته اخوت اسلامی را پاره نمی کند».

علامه امینی در مقدمه جلد پنجم، تحت عنوان «نظریه کریمه» به مناسبت یکی از تقدیرنامه‌هایی که از مصر، درباره الغدیر رسیده است، نظر خود را در این موضوع کاملاً روشن می‌کنند و جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارند، می‌گویند:

«عقاید و آراء درباره مذاهب آزاد است و هرگز رشته اخوت اسلامی را که قرآن کریم با جمله انما المؤمنون اخوة بدان تصریح کرده پاره نمی‌کند، هر چند کار مباحثه علمی و مجادله کلامی و مذهبی به اوج خود برس، سیره سلف و در رأس آنها صحابه و تابعین همین بوده است. «ما مؤلفان و نویسندگان در اقطار و اکناف جهان اسلام، با همه اختلاف که در اصول و فروع با یکدیگر داریم، یک جامع مشترک داریم و آن ایمان به خدا و پیامبر خداست. در کالبد همه ما یک روح و یک عاطفه حکمفرماست و آن روح اسلام و کلمه اخلاص است.»

«ما مؤلفان اسلامی همه در زیر پرچم حق زندگی می‌کنیم و در تحت قیادت قرآن و رسالت نبی اکرم انجام وظیفه می‌نماییم. پیام همه ما این است که: ان الذین عند الله الاسلام و شعار همه ما «لا اله الا الله و محمد رسول الله» است. آری ما حزب خدا و حامیان دین او هستیم!»

علامه امینی در مقدمه جلد هشتم تحت عنوان «الغدیر یوحد الصفوف فی الملا الاسلامی» مستقیماً وارد بحث نقش الغدیر در وحدت اسلامی می‌شوند معظم له، در این بحث، اتهامات کسانی را که می‌گویند الغدیر موجب تفرقه بیشتر مسلمین می‌شود، سخت رد می‌کنند، و ثابت می‌کنند که بر عکس، الغدیر بسیاری از سوء تفاهات را از بین می‌برد و موجب نزدیکتر شدن مسلمین به یکدیگر می‌گردد. آنگاه اعترافات دانشمندان اسلامی غیر شیعه را در این باره شاهد می‌آورند و در پایان، نامه شیخ محمد سعید دحدوح را به همین مناسبت نقل می‌کنند.

ما برای پرهیز از اطاله بیشتر، از نقل و ترجمه تمام گفتار علامه امینی تحت عنوان بالا که همه در توضیح نقش مثبت الغدیر در وحدت اسلامی است صرف نظر می‌کنیم، زیرا آنچه نقل کردیم برای اثبات مقصود کافی است. نقش مثبت الغدیر، در وحدت اسلامی از این نظر است که اولاً منطق مستدل شیعه را روشن می‌کند و ثابت می‌کند که گرایش در حدود صد میلیون مسلمان به تشیع بر خلاف تبلیغات زهر آگین عده‌ای مولود جریانهای سیاسی یا نژاد و غیره نبوده است، بلکه یک منطق قوی متکی به قرآن و سنت موجب این گرایش شده است، ثانیاً ثابت می‌کند که پاره‌ای اتهامات به شیعه که سبب فاصله گرفتن مسلمانان دیگر از شیعه شده است از قبیل اینکه شیعه غیر مسلمان را بر مسلمان غیر شیعه ترجیح می‌دهد و از شکست مسلمانان غیر شیعه از غیر مسلمانان شادمان می‌گردد،

از قبیل اینکه شیعه به جای حج به زیارت ائمه می رود، یا در نماز چنین می کند و در ازدواج موقت چنان، به کلی بی اساس و دروغ است، ثالثاً شخص شخص امیرالمؤمنین علی علیه السلام را که مظلومترین و مجهول‌القدرترین شخصیت بزرگ اسلامی است و می تواند مقتدای عموم مسلمین واقع شود، و همچنین ذریه اطهارش را به جهان اسلام معرفی می کند. برداشت دیگران از الغدیر برداشت بسیاری از دانشمندان بیغرض مسلمان غیر شیعه از «الغدیر» همین است که ما گفتیم.

محمد عبدالغنی حسن مصری، در تقریظ خود بر الغدیر که در مقدمه جلد اول، چاپ دوم، چاپ شده است می گوید: «از خداوند مسئلت می کنم که برکه آب زلال شما را (غدیر در عربی به معنای گودال آب است) سبب صلح و صفا میان دو برادر شیعه و سنی قرار دهد که دست به دست هم داده، بناء امت اسلامی را بسازند».

عادل غضبان مدیر مجله مصری «الکتاب» در مقدمه جلد سوم می گوید: «این کتاب، منطق شیعه را روشن می کند و اهل سنت می توانند به وسیله این کتاب شیعه را به طور صحیح بشناسند. شناسایی صحیح شیعه سبب می شود که آراء شیعه و سنی به یکدیگر نزدیک شود، و مجموعاً صف واحدی تشکیل دهند».

دکتر محمد غلاب، استاد فلسفه در دانشکده اصول دین جامع از هر، در تقریظی که بر الغدیر نوشته و در مقدمه جلد چهارم چاپ شده است می گوید: «کتاب شما در وقت بسیار مناسبی به دستم رسید، زیرا اکنون مشغول جمع آوری و تألیف کتابی درباره زندگی مسلمین از جوانب مختلف هستیم، لهذا خیلی مایلیم که اطلاعات صحیحی درباره شیعه امامیه داشته باشیم. کتاب شما به من کمک خواهد کرد و من دیگر مانند دیگران درباره شیعه اشتباه نخواهم کرد».

دکتر عبدالرحمان کیالی حلبی، در تقریظ خود که در مقدمه جلد چهارم الغدیر چاپ شده، پس از اشاره به انحطاط مسلمین در عصر حاضر، و اینکه چه عواملی می تواند مسلمین را نجات دهد، و پس از اشاره به اینکه شناخت صحیح وصی پیغمبر اکرم یکی از آن عوامل است، می گوید:

«کتاب الغدیر و محتویات غنی آن، چیزی است که سزاوار است هر مسلمانی از آن آگاهی یابد، تا دانسته شود چگونه مورخان کوتاهی کرده اند، و حقیقت کجاست. ما به این وسیله باید گذشته را جبران کنیم و با کوشش در راه اتحاد مسلمین به اجر و ثواب نایل گردیم».

آری آن بود وجه نظر علامه امینی درباره مسئله مهم اجتماعی عصر ما،^۱

هدف آیت الله العظمی بروجردی از طرح مسأله اتحاد اسلامی

ما نه می پذیریم و نه از دیگران انتظار داریم که به نام مصلحت و به خاطر اتحاد اسلامی از یک اصل از اصول خود دست بردارند. آنچه ما انتظار و آرزو داریم اینست که محیط حسن تفاهم به وجود آید تا ما که از خود اصول و فروعی داریم، فقه و حدیث و کلام و فلسفه و تفسیر و ادبیات داریم بتوانیم کالای خود را به عنوان بهترین کالا عرضه بداریم تا شیعه بیش از این در حال انزوا بسر نبرد و بازارهای مهم جهان اسلامی به روی کالای نفیس معارف اسلامی شیعی بسته نباشد.

اخذ مشترکات اسلامی و طرد مختصات هر فرقه ای نوعی خرق اجماع مرکب است و محصول آن چیزی است که قطعاً غیر از اسلام واقعی است، زیرا بالاخره مختصات یکی از فرق جزء متن اسلام است و اسلام مجرد از همه این مشخصات ممیزات و مختصات وجود ندارد. گذشته از همه اینها، طراحان فکر عالی اتحاد اسلامی که در عصر ما مرحوم آیه الله العظمی بروجردی قدس الله سره در شیعه و علامه شیخ عبدالمجید سلیم و علامه شیخ محمود ثلثوت در اهل تسنن در رأس آن قرار داشتند، چنان طرحی را در نظر داشتند. آنچه آن بزرگان در نظر داشتند این بود که فرقه های اسلامی در عین اختلافاتی که در کلام و فقه و غیره باهم دارند به واسطه مشترکات بیشتری که در میان آنها هست می توانند در مقابل دشمنان خطرناک اسلام دست برادری بدهند و جبهه واحدی تشکیل دهند. این بزرگان هرگز در صدد طرح وحدت مذهبی تحت عنوان وحدت اسلامی که هیچگاه عملی نیست نبودند.

در اصطلاحات معمولی عرف، فرق است میان حزب واحد و جبهه واحد. وحدت حزبی ایجاب می کند که افراد از نظر فکر و ایدئولوژی و راه و روش و بالاخره همه خصوصیات فکری به استثناء مسائل شخصی یک رنگ و یک جهت باشند. اما معنی وحدت جبهه اینست که احزاب و دسته جات مختلف در عین اختلاف در مسلک و ایدئولوژی و راه و روش، به واسطه مشترکاتی که میان آنها هست در مقابل دشمن مشترک در یک صف جبهه بندی کنند. و بدیهی است که صف واحد در برابر دشمن تشکیل دادن با اصرار در دفاع از مسلک خود و انتقاد از مسلکهای برادر و دعوت سایر برادران هم جبهه به مسلک خود به هیچ وجه منافات ندارد. آنچه مخصوصاً مرحوم آیه الله العظمی بروجردی بدان می اندیشید این بود که زمینه را برای پخش و انتشار معارف اهل البیت در میان برادران اهل سنت فراهم کند و معتقد بود که این کار جز با ایجاد حسن تفاهم امکان پذیر نیست. توفیقی که آن مرحوم در طبع برخی کتب فقهی شیعه در

۱. مطهری، مرتضی؛ شش مقاله (الغدیر و وحدت اسلامی)، ص ۹-۱۳.

مصر به دست خود مصریان در اثر حسن تفاهمی که به وجود آورده بود کسب کرد از مهمترین موفقیت‌های علماء شیعه است. جزاه الله عن الاسلام و المسلمین خیر الجزاء به هر حال طرفداری از تز «اتحاد اسلامی» ایجاب نمی‌کند که در گفتن حقایق کوتاهی شود. آنچه نباید صورت گیرد کارهایی است که احساسات و تعصبات و کینه‌ها ی مخالف را بر می‌انگیزد اما بحث علمی سر و کارش با عقل و منطق است نه عواطف و احساسات.

سخن آخر

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز
کاشانه ما رفت به تاراج غمان خیز
از ناله مرغ سحر، از بانگ اذان خیز
وز گرمی هنگامه آتش نفسان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
از خواب گران خیز

دریای تو دریاست که آسوده چو صحراست؟!
دریای تو دریاست که افزون نشد و کاست؟!
بیگانه آشوب و نهنگ است چه دریاست؟!
از سینه چاکش صفت موج روان خیز!
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
از خواب گران خیز

فریاد ز افرنگ و دل‌ویزی افرنگ
فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ
معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
از خواب گران خیز^۱

کتابنامه

✓ قرآن کریم

✓ نهج البلاغه

- ک مطهری، مرتضی؛ امامت و رهبری؛ تهران، صدرا؛ چاپ دوم: ۱۳۶۴
- ک _____؛ بیست گفتار؛ تهران، صدرا؛ چاپ هفتم: ۱۳۷۰
- ک _____؛ تعلیم و تربیت در اسلام؛ تهران، صدرا؛ چاپ بیست و سوم: ۱۳۷۳
- ک _____؛ حکمتها و اندرزها؛ تهران، صدرا؛ چاپ سوم: ۱۳۷۳
- ک _____؛ حماسه حسینی، ج ۲؛ تهران، صدرا؛ چاپ پانزدهم: ۱۳۷۱
- ک _____؛ حماسه حسینی، ج ۳؛ تهران، صدرا؛ چاپ سیزدهم: ۱۳۷۱
- ک _____؛ خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱ و ۲؛ تهران، صدرا؛ چاپ دوازدهم: ۱۳۶۲
- ک _____؛ سیری در سیره نبوی؛ تهران، صدرا؛ چاپ ششم: ۱۳۶۸
- ک _____؛ سیری در نهج البلاغه؛ تهران، صدرا؛ چاپ دوم: ۱۳۵۴
- ک _____؛ شش مقاله (الغدیر و وحدت اسلامی)؛ تهران، صدرا؛ چاپ چهارم: ۱۳۶۴
- ک _____؛ مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی ج ۵ (جامعه و تاریخ)؛ تهران، صدرا؛ چاپ پنجم: ۱۳۷۲